

از دوراهی کاذب «استاندارد» و «آرمان» تا بن بست «جامعه گرایی»

درباب آداب و اخلاق حرفه‌ای نشر و پژوهش به بهانه یک ماجرای واقعی

چکیده: سرقت علمی و ادبی در اخلاق حرفه‌ای نشر و پژوهش فارغ از نیت مرتکبان یا شخصیت ایشان، تعریف می‌شود. شناسایی و مراعات حق مالکیت معنوی که بن‌مایه اصلی اخلاق نشر و پژوهش است، تابع دو تحول مفهومی بزرگ است که هم‌بسته یکدیگرند، یکی دگرگونی دانشوری به «کار» علمی، و دیگری تحول دانش به «کالای» علمی. نویسنده در نوشتار حاضر به وجه تکنولوژیک نهاد نشر و پژوهش و اخلاقیات و آداب‌شناسی هم‌بسته آن می‌پردازد. وی در راستای این هدف، ابتدا مقدمه‌ای در باب تکنولوژی به نحو عام، و نهاد نشر و پژوهش به نحو خاص، و اخلاق مواجهه با آنها بیان می‌دارد. سپس مطالبی در خصوص اخلاق نشر و پژوهش ارائه نموده و استدلال‌های خود را پیرامون ضرورت بازگشت به اخلاق حرفه‌ای پژوهش و نشر مورد بحث و جمع‌بندی قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق حرفه‌ای نشر، اخلاق پژوهش، آداب پژوهش، اخلاق پژوهش، سرقت علمی، سرقت ادبی.

اشاره^۱

چندی پیش یکی از همکاران دانشگاهی نسخه آماده نشر کتابی را به‌ضمیمه ایمیلی برای من و دو نفر دیگر از همکاران فرستادند و نظر ما را درباره محتوای کتاب جویا شدند. چون کتاب ایشان هنوز منتشر نشده است، نشانی موضوع و محتوا و جزئیات کتاب را نمی‌دهم و خصوصاً سخنی در نقد محتوای آن نمی‌گویم؛ یعنی دست‌کم تا منتشر نشده است مجاز نیستم که چنین کنم. یکی از دو همکار دیگری که همان ایمیل و کتاب ضمیمه آن را دریافت کرده بود، در آن پیش‌نویس آماده نشر چیزهای شوکه‌کننده‌ای یافته بود. او که ظاهراً مشغول نوشتن کتابی بوده است، شرح داده بود که چندی پیش نسخه پیش‌نویس کتابش را در اختیار آن نویسنده قرار داده بوده تا در مورد آن نظر بدهد و حالا در کمال تعجب دریافت کرده بود که آن نویسنده محترم یک بند بلند از

آن پیش‌نویس را عیناً در کتاب در دست‌نشر خود نقل کرده است، اما بدون درج آن بند در گیومه‌های نقل قول مستقیم و بدون ارجاع درست و دقیق به پیش‌نویس کتاب ایشان. شاید شوک ناشی از همین کشف غافل‌گیرکننده سبب شده بود که این همکار ما در ایمیل خود به برخی سوابق مشابه نیز اشاره کند. او همچنین به سقف مجاز نقل قول‌ها در پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های علمی اشاره کرده بود و نوشته بود که بنا بر شنیده‌های او، در دانشگاه‌های معتبر حداکثره درصد از حجم یک متن علمی می‌تواند با نقل قول مستقیم و غیر مستقیم از این و آن پر شود. در نهایت نیز تذکر داده بود که در حوزه نشر و پژوهش دانشورانه، انجام هر یک از این خطاهای آشکار می‌تواند سبب آبروریزی‌ها و رسوایی‌های بزرگ شود. وی برای نمونه ماجرای رسوایی فرید زکریا و غفلت‌اش را یادآوری کرده بود که سال پیش به کناره‌گیری پیش‌دستانه او از عضویت در هیأت مدیره دانشگاه ییل انجامید تا رسوایی اخراج را از پی نیابد.^۲

۱. سپاسگزاری: همکاران محترم آقایان دکتر علی پایا، دکتر ابوالقاسم فنایی و دکتر سیدعلی میرموسوی نخستین نسخه این متن را خواندند و پیشنهادهای خود را با من در میان نهادند. از برخی از آن پیش‌نهادها برای تنظیم نسخه کنونی بهره برده‌ام. از ایشان سپاسگزارم. در عین حال مسئولیت شکل و محتوای این مقاله و به ویژه خطاهایی که ناخواسته ممکن است در آن راه یافته باشد، تنها با نگارنده است.

2. For details see: "Fareed Zakaria Plagiarism" in *Huffington Post*, <http://www.huffingtonpost.com/news/fareed-zakaria-plagiarism>, retrieved on Nov 11, 2013.

اخلاق همسری مبتدی باشد. ورزشی در هر یک از ساحت‌های کنش اخلاقی، افزوت برحسن فاعلی و دانش نظری، نیازمند ورزش‌های سخت‌کوشانه است و صرفاً با نیک‌نفسی یا با دانستن قواعد اخلاقی به کف نمی‌آید، چه رسد به انکار آنها یا گامی فرابیش‌تر، به توجیه و تجویز عدم مراعات آنها.

این بحث واجد لایه‌ای عمیق‌تر و سطحی نظری‌تر هم هست. شناسایی و مراعات حق مالکیت معنوی که بن‌مایه اصلی اخلاق نشر و پژوهش است، تابع دست‌کم دو تحول مفهومی بزرگ است که هم‌بسته یک دیگر هستند. یکی دگرگونی دانشوری به «کار» علمی و دیگری تحول دانش به «کالای» علمی. در جهان پیشامدرن، نویسندگان و اندیشه‌وران نسبت به آثار علمی و فکری خود دارای اولویتی ملکی شناخته نمی‌شدند. دلیل آن هم ساده بود. دانشوری «کار» نبود، بنابراین دانش که هم دست‌مایه و هم حاصل دانشوری بود، اختصاصی به حاملان آن، یعنی دانشوران نداشت و دانشوران هم حق ویژه‌ای نسبت به سود و سرمایه دانشورانه خویش نداشتند. با گذر از زیست‌جهان پیشامدرن به زیست‌جهان مدرن و شکل‌گیری و رواج فراگیر نهادهایی مانند دانشگاه و بنگاه‌های نشر و مراکز پژوهش علمی، دانشوری به شغل، یعنی کاری حرفه‌ای و آثار علمی به نوع خاصی از کالا تبدیل شده‌اند. برآمدن نهادهای مرتبط با دانشوری و شکل‌گیری حقوق و اخلاق ویژه آنها و نیز پیدایش حقوق و اخلاق ناظر بر مالکیت معنوی به نحو عام، هم‌گی از عوارض و لوازم همین دو تحول مفهومی بزرگ هستند.

در این مقاله تنها به وجه تکنولوژیک نهاد نشر و پژوهش و اخلاقیات و آداب‌شناسی هم‌بسته آن می‌پردازم و معرفی و نقادی آن دو تحول مفهومی بنیادین را به فرصتی دیگر وا می‌نهم. برای نشان دادن بطلان توجیهی که ذکر آن رفت، پرداختن مقدمه‌ای در باب تکنولوژی به نحو عام، نهاد نشر و پژوهش به نحو خاص و اخلاق مواجهه با آنها ضروری است. پس از پرداختن این مقدمه در بند آتی و در دو بند بعدی این مقاله، توجیه یادشده را در دو سطح نقد و بررسی خواهم کرد. یکی از طریق ارجاع به اخلاق نهاد نشر و پژوهش و دیگری با نقد و بررسی نارسایی‌های برداشت جامعه‌گرایانه آن نویسنده محترم. در بند آخر مقاله نیز استدلال‌های اصلی این مقاله را برای ضرورت بازگشت به اخلاق نهاد نشر و پژوهش جمع‌بندی خواهم کرد.

نهاد نشر و پژوهش دانشگاهی به مثابه تکنولوژی

انتشار کتاب و مقاله بخش کانونی نهاد نشر علمی است؛ نهادی که مثل هر نهاد دیگری یک تکنولوژی است. مهم‌ترین خصلت تکنولوژی‌ها، وجه آلی، ابزاری و خدمت‌گزارانه آنهاست. داشتن، خواستن و بهره‌گرفتن از یک تکنولوژی به خودی خود مطلوب نیست، بلکه مطلوبیت اینها همگی تابع غایت و فایده‌ای است که در رجوع

پاسخ نویسنده محترم در بردارنده توجیهاتی شگفت‌انگیز در دفاع از عدم مراعات قواعد ارجاع‌دهی بود که نقل جزئیات آن ممکن است ناخواسته سبب شناسایی زود هنگام ایشان پیش از انتشار آن کتاب شود. از جزئیات گذشته ایشان قاعده‌ای شگفتی‌آور را هم تأسیس کرده بود و توجیهات تجویزآمیز خود را به آن قاعده منضم و مستند کرده بود. از آنجا که نقد و بررسی همان توجیه تجویزآمیز، سبب اصلی نوشتن مقاله حاضر شده است، آن نکته را اینجا عیناً نقل می‌کنم. این مقاله در واقع نقد همین حکم است. ایشان نوشته بود:

در غرب اگر کسی نکته یا ایده‌ای را از کسی گرفت، حتماً باید بگوید که از که یا چه منبعی گرفته، اما در ایران این استاندارد جا نیفتاده است [۱]. پس نمی‌توان قضیه فرید زکریا را گفت و نتیجه گرفت که در ایران هر که نکته‌ای را حتی به شکل شفاهی و در مباحثه از کسی گرفت، باید به او ارجاع دهد [۲]. من بر اساس آموزه‌های جماعت‌گرایان، حکم جماعت‌ها را از هم جدا می‌کنم [۳]. البته این یک آرمان است که جامعه ما به آنجا برسد که [ذکر منبع] استاندارد شود، ولی زمان می‌خواهد [۴]. حکم اتخاذ‌ده درصد هم مضمول همین سخن است [۵]. استانداردهای شما اروپایی است، ولی باید هوای ما جهان سومی‌ها را هم داشته باشید [۶].

می‌خواهم پیش از شروع مقاله بر نکته‌ای دیگر نیز تأکید کنم و از خواننده محترم خواهش کنم که در سراسر مقاله آن را در نظر داشته باشد. نگارنده سال‌هاست که شخصیت‌های اصلی این ماجرا را از دور و نزدیک می‌شناسد و در حقیقت جویی و خیرخواهی و خوش‌نفسی ایشان و حسن فاعلی کارهایی که می‌کنند تردیدی ندارد. نقد این مقاله ناظر بر وجه فاعلی عمل ایشان نیست. این نقد همچنین نقدی شخصی یا متوجه شخصیت افراد نیست؛ یعنی از هرگونه داوری در باب شخصیت افرادی که دست به سرقت علمی و ادبی می‌زنند، خالی و فارغ و در این باب ساکت است. این نقد تنها معطوف به وجه فعلی و ناروایی خود عمل است. سرقت علمی و ادبی در اخلاق حرفه‌ای نشر و پژوهش، فارغ از قصد و نیت مرتکبان یا شخصیت ایشان تعریف و شناسایی می‌شود. از سوی دیگر، باید توجه داشت که ورزشی اخلاقی ما در برخی عرصه‌های زندگی، لزوماً مراعات و مبالات اخلاق ناظر بر دیگر ساحت‌های زندگی را ضمانت نمی‌کند و اولی به شکل خودکار دومی را از پی نمی‌آورد. همان‌طور که ممکن است کسی خلبان ماهری باشد، اما فنون دوچرخه‌سواری را بلد نباشد، ممکن است کسی در مراعات اخلاق فردی چالاک باشد، اما از اخلاق جمعی سردر نیآورد یا در اخلاق همکاری سرآمد باشد، اما در

۳. پس از گفت‌وگوی اسکایی (به تاریخ بیست و هشتم آبان‌ماه ۱۳۹۲) با آن نویسنده محترم، ایشان اجازه دادند که این بخش از ایمیل ایشان در این مقاله به همین صورت نقل شود.

تکنولوژی‌اند، به دقیق‌تر شدن آنهاست؛ در حالی که رشد شرایط حد کمال و شرایط حد متعارف، به ارتقای سطح غایات و اغراض و فوایدی است که برآورده می‌کنند.

در غیاب ویژگی‌های حد نصاب، یک نهاد، فارغ از آنکه آن را به چه نامی بخوانند، نشانی از فواید، غایات، اغراض و حکمت‌های مورد انتظار از تکنولوژی مورد نظر را با خود ندارد. شرایط حد نصاب بیانگر ویژگی‌های معرف و نقش‌های مقوم یک تکنولوژی است که آن را از دیگر تکنولوژی‌ها جدا می‌کند. حد نصاب هر تکنولوژی، امری عینی و واقعی است. اولین نمونه‌های آزمایشی تکنولوژی‌ها وقتی برای نخستین بار موفق از می‌شوند، معمولاً فقط واجد و بیانگر همان ویژگی‌های حد نصابی آن تکنولوژی‌اند. مثلاً اولین رایانه‌ها، هواپیماها، دستگاه‌های چاپ، موتورهای الکترومغناطیسی، بانک‌ها، حکومت‌ها و سلاح‌ها که اختراع شدند تنها می‌توانستند به شرایط حد نصاب خود وفا کنند و نمی‌شد انتظاراتی را که امروز متعارف است از آنها داشت. اما در گذر زمان ویژگی‌های معرف و نقش‌های مقوم یک تکنولوژی؛ یعنی حد نصاب آن تکنولوژی دقیق می‌شود.

اما در زندگی روزمره تکنولوژی‌ها اغلب در حد نصاب‌شان به ما خدمت نمی‌کنند. برای اینکه یک تکنولوژی حد نصابی به مرحله کاربردی وارد شود، باید افزونه‌هایی را با آن همراه کرد که استفاده از آن تکنولوژی را در کنار دیگر تکنولوژی‌ها در زندگی روزمره کاربران عام یا خاص‌اش، ممکن، معنادار، بهینه و هموار کند. این ارتقا در واقع در حیطه شرایط حد متعارف یا همان «استاندارد» اتفاق می‌افتد. شرایط حد متعارف یک تکنولوژی هم عینی، ولی متغیر است و مشتقی است از شرایطی که آن تکنولوژی برای رواج یافتن، حرفه‌ای شدن، کارکردی شدن یا اصطلاحاً «تجاری شدن» و به تولید انبوه یا صنعتی رسیدن باید با خود داشته باشد. خودروها، هواپیماها، یارانه‌ها، سلاح‌ها، بانک‌ها، دستگاه‌های حکومتی و دستگاه‌های چاپ نسل به نسل ارتقا می‌یابند و از ویژگی‌های حد نصابی که بگذریم، شباهت اندکی با نمونه‌های اولیه خود دارند؛ شباهتی صرفاً در حد شرایط حد نصاب. شرایط حد متعارف و استاندارد، عصری و دوره‌ای است و بیانگر ویژگی‌های نوعاً مشترک میان نمونه‌های عینی و واقعی یک تکنولوژی رایج است. حیطه شرایط متعارف یک تکنولوژی بین شرایط حد نصاب و شرایط حد کمال یک تکنولوژی قرار دارد. اگر تکنیک‌های سلامت و ایمنی یک خودرو مسافرین، از حد متعارف پایین‌تر باشد و در نتیجه سرنشینان آن خودرو با احتمال آماري بالایی از سانحه رانندگی روبه‌رو باشند، داشتن آن خودرو دیگر معقول نیست. دلیل این معقول نبودن این است که شرایط حد متعارف، بیانگر ویژگی‌هایی است

به هر تکنولوژی می‌جویم. آداب، اخلاق، میزان و حدود رجوع به تکنولوژی‌ها هم تابع عواملی است. اولین عامل نوع و اندازه‌نیازی است که به حصول آن، غایات و فواید وجود دارد. عامل دوم میزان خدمتی است که هر تکنولوژی به برآوردن یک یا چند نیاز معین می‌کند. عامل سوم هزینه‌ای است که بهره‌گیری از یک تکنولوژی خاص، برای برآوردن نیازهایی معین روی دست کاربران خود در کوتاه‌مدت یا بلندمدت می‌گذارد.

تکنولوژی‌ها از منظر معرفت‌شناختی و با نظر به غایات و فواید و خدمات‌شان دو گونه‌اند: برخی از آنها برآوردن نیازهای غیرمعرفتی را آسان می‌کنند و برخی دیگر پاسخ‌گویی به نیازهای معرفتی را تسهیل می‌کنند.^۴ نهاد نشر علمی یا انتشار علمی، عضو برجسته تکنولوژی‌های خادم معرفت است. این تکنولوژی هم مانند هر تکنولوژی دیگری مجموعه‌ای است هماهنگ از فنون یا تکنیک‌هایی که ارتباطی ارگانیک و نظام‌وار با هم دارند.

به نظر می‌رسد که مجموعه فنون یا تکنیک‌های تشکیل‌دهنده یک تکنولوژی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: یکی فنون و تکنیک‌های مربوط به حد نصاب یک تکنولوژی. دیگری فنون و تکنیک‌های معطوف به حد متعارف (یا استاندارد) یک تکنولوژی. سرانجام فنون و تکنیک‌های ناظر بر حد کمال آن تکنولوژی. هر دسته از این فنون و تکنیک‌ها را می‌توان «شرایط» این حدهای سه‌گانه هم بیان کرد.

براین اساس رشد و پیشرفت یک تکنولوژی را می‌توان با نظر کردن به پوششی مرکب و دوسویه توضیح داد. پیشرفت یک تکنولوژی از یک سو به معنای ریزش تدریجی شمار بیشتری از شرایط مربوط به حد کمال و تبدیل آنها به شرایط استاندارد و حد متعارف است. از دیگر سو در روند این پیشرفت، شرایط حد کمال هم ایستا نیستند و دائماً شرایط حد کمال جدیدی پیشنهاد می‌شوند و به اختراع نسل بعدی آن تکنولوژی مسیر می‌دهند. این دو پوشش هم بسته یکدیگرند و روندی مرکب را شکل می‌دهند که در آن شرایط حد کمال و حد متعارف همپای هم ارتقا می‌یابند. به همین دلیل در یک برش طولی و تاریخی، می‌توان دید که شرایطی که دورزمانی پیش از این فقط در رؤیاهای حد کمال یک تکنولوژی قابل تخیل بود، امروز به شرایط حد متعارف و استاندارد آن تکنولوژی تبدیل شده‌اند، اما هم‌زمان شرایط حد کمال جدیدی شکل گرفته‌اند که به پوشش‌های آینده آن تکنولوژی جهت می‌بخشند. رشد شرایط حد نصاب که بیانگر ویژگی‌های معرف و نقش‌های مقوم یک

۴. این تقسیم‌بندی در این منبع آمده است: علی‌بابا، «ملاحظات نقدانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی»، حکمت و فلسفه، سال سوم، شماره‌های ۲ و ۳ (شماره مسلسل ۱۰ و ۱۱) بهمن ۱۳۸۶، ص ۳۹-۷۶.

و هم با رشد دیگر تکنولوژی‌ها و تکنیک‌هایی که در کنار هم آن تکنولوژی را روان‌تر و بهینه‌تر می‌کنند. به تبع این رشد و فزونی، مرز میان ویژگی‌های ناظر بر حد متعارف و ویژگی‌های مربوط به حد کمال نیز نسل به نسل ارتقا می‌یابد؛ یعنی آنچه یک نسل پیش از این، جزء شرایط حد کمال محسوب می‌شد، اکنون فقط بخشی حداقلی از شرایط حد متعارف است. مقایسه نسل‌های کنونی تلفن‌های همراه و رایانه‌ها با اسلاف‌شان در یک دهه پیش از این، نمونه‌های گویایی از رشد هماهنگ و هم‌پای تکنولوژی و انتظارات و در نتیجه ارتقای مرز میان شرایط حد متعارف و شرایط حد کمال است.

هزار سال پیش وقتی مرحوم شیخ الرئیس یا چهارصد سال پیش که مرحوم صدرالمتألهین شاهکارهای خود را می‌نوشتند، هنوز تکنولوژی‌های ارجاع‌نویسی، بخشی از نظام نگارش و پژوهش علمی نبود یا بسیار ابتدایی بود. این تکنولوژی‌ها وجود نداشت؛ چون نیازی هم به وجود آنها نداشتند. شمار کسانی که در یک حوزه فرهنگی و اجتماعی، خواندن و نوشتن می‌دانستند ناچیز بود. از این شمار کم کسانی بودند که به خواندن یا نوشتن آثار علمی و فلسفی و الهیاتی علاقمند و توانمند بودند. صنعت نشر و توزیع هم وجود نداشت. نسخه‌برداری بودند که معمولاً چون خط خوانا و پنجه‌توانایی داشتند، از راه نساختن یا استنساخ روزگار می‌گذراندند و اغلب هم چیزی از محتوای رسالات و کتاب‌هایی که استنساخ‌شان می‌کردند نمی‌دانستند و همین هم یکی از اسباب رایج راه یافتن انواع خطاها در نسخه‌هایی بود که می‌نوشتند. از این رو وقتی متفکری مانند ملاصدرا در اثر دایرةالمعارف مانند خود، بدون ارجاع صریح به دیگران از روی آثار آنها بندهایی را عیناً یا مضموناً نقل می‌کرد، به احتمال بسیار، هم برای او و هم برای همان معدود خوانندگانی که او می‌توانست انتظار داشته باشد که اسفار اربعه او را بخوانند، روشن بود که آن بندهای منقول متعلق به چه کسی است از کدام اثر کدام نویسنده نقل شده است. به علاوه این آثار معمولاً برای مجالس درس و بحث نوشته می‌شد و بدون استاد خوانده نمی‌شد. این کتاب‌ها برای تدریس و مباحثه و به زبان امروزی «مواد آموزشی و کمک‌آموزشی» نوشته می‌شد که کار استاد را در مقام تدریس و کار طالب علمان را در مقام تکرار و مباحثه آسان کند. فرض نویسنده همواره این بود که خود او یا استاد دیگری که آن متن را برای شاگردان و اصحاب حلقه درس و بحث، القا و تلقین یا شرح و نقد می‌کند، یکی از کارهایش همین است که بند از بند متن بگشاید و چشم تلامذه را بر لایه‌های مختلف متن بگشاید که کدام بند متن از که و بند دیگر از کدام است. کدام متن است و کدام حاشیه. کدام «ان قُلْتُ» است و کدام «قُلْتُ». کدام «قُلْتُ» است و کدام «قال». در واقع عدم ارجاع‌نویسی نویسنده‌گان سلف، نه از سرانتحال بود و نه اثرانتحال را داشت. یعنی نیابردن ارجاعات نه به دلیل انکار

که استفاده از یک تکنولوژی را در کنار دیگر تکنولوژی‌های موجود و رایج ممکن و معقول می‌کند و اصطلاحاً آنها را با هم سازگار می‌سازد. مفهوم «استاندارد» در حوزه تکنولوژی در واقع همین جا زاده می‌شود و اهمیت آن در کاربرد تکنولوژی‌ها زاینده به رسمیت شناختن نقشی است که شرایط حد متعارف برای بهره‌گیری حتی الامکان درست از یک تکنولوژی دارند، به ویژه در هماهنگی با دیگر تکنولوژی‌ها.

شرایط حد کمال یک تکنولوژی بیانگر ویژگی‌های نمونه آرمانی آن تکنولوژی است و البته مانند شرایط حد متعارف دائماً ارتقا می‌یابد و مانند اصلی تنظیمی به مسیر رشد و ارتقای نسل‌های بعدی آن تکنولوژی جهت می‌دهد.

چنان‌که اشاره شد، رشد شرایط حد نصاب یک تکنولوژی خاص به تدقیق تدریجی آن شرایط است، نه به تغییر نوع یا سطح آنها. چون تغییر نوع یا سطح شرایط حد نصاب یک تکنولوژی، به معنای منسوخ شدن آن تکنولوژی و اختراع تکنولوژی جایگزین است.

تدقیق تدریجی شرایط حد نصاب یک تکنولوژی، حاصل روندهای مختلفی است. یکی از رایج‌ترین روندها در این میان، تبدیل تدریجی برخی از شرایط حد متعارف به شرایط حد نصاب است؛ مثلاً اوآخردهه ۱۷۶۰ که نخستین خودرو برای حمل بار و سرنشین اختراع و آزمایش شد، اتومبیل تعریفی جز «ماشین چرخ‌داری که موتور محرکه خود را به علاوه سرنشین و بار حمل می‌کند» نداشت، اما اکنون مدت‌هاست که حدی از ایمنی یک خودرو هم جزء شرایط حد نصاب آن است، اما استاندارد ضریب ایمنی چیزی است که دوره به دوره تغییر می‌کند و همراه با شرایط حد متعارف ارتقا می‌یابد. امروز یکی از شرایط حد متعارف یک خودرو این است که سرنشینان آن با احتمال آماری نزدیک به یک، آسان‌تر به مقصد مورد نظر برسند، نه اینکه برعکس و با احتمالی بالا دشوارتر به مقصد برسند یا با خطر مرگ مواجه شوند و اصلاً نرسند. البته یک خودرو برای اینکه خودرو باشد، لزوماً نیازی به برخورداری از شرایط حدکمال یک خودرو ندارد؛ مثلاً هنوز متعارف نیست (هرچند ایده آل است) که خودروها حتماً با انرژی‌های جایگزین کار کنند، نه با سوخت فسیلی. هرچند در همین زمینه هم استفاده از موتورهای سبب‌تر دست‌کم موتورهای کم‌ترآلاینده که روزی یک‌سره جزء شرایط حدکمال بوده روزبه‌روز در بازارهای بیشتر و بزرگ‌تری به استاندارد تبدیل شده است.

افزون بر این تکنولوژی‌ها مانند خود معرفت رشد می‌کنند و اصطلاحاً ارتقا می‌یابند؛ یعنی نسل به نسل از کاستی‌ها و خطاهای نسل قبل پیراسته می‌شوند و چه بسا به هنرهای جدیدی نیز آراسته شوند که در نسل‌های قبلی اصلاً نبود. رشد نسل به نسل یک تکنولوژی، رابطه متقابلی دارد؛ هم با افزون‌تر شدن تدریجی انتظارات از یک تکنولوژی،

برای گذشتن از یک تکنولوژی یا باید در راه آن شک کرد یا از بن، ضرورت و دست‌کم مطلوبیتِ غرض و حکمت‌اش را نفی کرد یا آن ضرورت و مطلوبیت را منتفی کرد. معنای بخش اول این است که ضمن پذیرش حکمت و غرض آن تکنولوژی، در کارایی یا ارزانی (یعنی «اقتصادی بودن» به معنای خاص کلمه یا همان به صرفه بودن «معقولیت» یا بهینه بودن) آن تکنولوژی خاص برای تضمین آن حکمت و تأمین آن غرض تشکیکی روش مند و مضبوط کنیم و نشان دهیم که این تکنولوژی اصلاً نقض غرض می‌کند یا آن غرض و حکمت مورد نظر را تضمین و تأمین نمی‌کند یا اینکه هزینه‌های بهره‌گیری از این تکنولوژی برای برآوردن یک نیاز مشخص، «نامعقول» است و بنابراین به هزینه‌اش نمی‌ارزد. این شق اخیراً البته تنها وقتی می‌شود دلیلی برای وانهادن یک تکنولوژی گرفت که یا بتوان اصلاً از خیر آن غرض و حکمت موقتاً یا برای همیشه درگذشت یا اینکه بتوان همان حکمت و غرض را با تکنولوژی دیگری که بهینه‌تر است برآورد.

وانهادن‌گزینشی و کامل یک تکنولوژی هم کمابیش مشمول حالات و احکامی مشابه است؛ یعنی اگر بخواهیم از بخش‌هایی از یک تکنولوژی بهره ببریم، اما بخش‌های دیگر آن را از کار بیندازیم یا در کار نیاوریم، باز هم باید همین مسیر انتقادی را طی کنیم. البته مفروض برخورد گزینشی این است که حکمت و غرض مورد نظر بالجمله یا فی‌الجمله به رسمیت شناخته شده است؛ زیرا اگر ضرورت یا مطلوبیت حکمت و غرض مورد نظر اساساً پذیرفته نشده بود، اصولاً جایی برای بهره‌گرفتن از آن تکنولوژی باقی نمی‌ماند. اگر فرو نهادن اجزایی از تکنولوژی و استفاده گزینشی از آن سبب فوت شدن برخی از غرض‌ها و حکمت‌های مورد انتظار از آن تکنولوژی شود، دو پرسش نخست این است: آیا اصلاً می‌توان و چرا باید از آن حکمت‌ها و غرض‌ها چشم پوشید. بر همین قیاس اگر با وانهادن برخی از اجزای یک تکنولوژی، درجه‌هایی از همه (یا درجه‌هایی از بعضی) غرض‌ها و حکمت‌های بهره‌گیری از آن تکنولوژی برنخواهد آمد، دو پرسش آغازین این است: آیا اصلاً می‌توان و چرا باید از آن درجه‌ها از غرض‌ها و حکمت‌ها که فوت می‌شوند درگذشت. به تعبیر دیگر و اگر بخواهیم این دو حالت را یکجا ببینیم، گام نخستین در این مسیر، اندیشیدن به این پرسش است: وقتی یک یا چند بخش از یک تکنولوژی را کنار گذاشتیم، آیا آن تکنولوژی همان قدر که پیش از آن می‌توانست «معقولانه» (یعنی به شکلی بهینه) غرض‌ها و حکمت‌های مورد انتظار ما را برآورد، باز هم می‌تواند خدمت کند.

بر خلاف تکنولوژی‌هایی که امتیازشان تولید انبوه محصولات مشابه است، نهاد نشر علمی نهادی کیفیت‌محور است؛ زیرا قائمه آن خدمتی است که باید به نوآوری از راه ارتقای نقادانه دستاوردهای گذشته برساند. این حکم با تفاوت میان حوزه‌های دانش (مثلاً

ارزش‌هایی بود که امروز درین آداب و اخلاق نشر و پژوهش نشست‌اند، نه برای پوشاندن رد پای صاحبان آن آرا و اقوالی که بدون دادن نشانی نقل‌شان می‌کردند و نه ایشان برترین نشانی‌ندادن‌ها سارق علمی و ادبی دانسته می‌شدند. روشن است که نمی‌توان امروزه آثار ایشان را کاوید و نقل قول‌های مستقیم و بی‌ارجاع ایشان از این و آن را یافت و نشان بی‌اخلاقی ایشان گرفت. با این حال در دوران این بزرگان نیز انتحال و سرقت ادبی و دزدی ایده و خصوصاً شعر از این و آن، مفاهیم شناخته شده‌ای بود. هرچند نیاز به تکنولوژی‌های پیشگیری از سرقت و انتحال مانند نیاز امروزین نبود و به همین سبب، تکنولوژی‌های امروزین هم در زمان ایشان وجود نداشت.

به علاوه نزد قدامت سنت غالب رساله‌نویسی این بود که آرای خود را به عنوان شرح، نقد، ذیل و حاشیه بر آرای دیگران می‌نوشتند. به همین دلیل ایشان گاهی چند صفحه از رساله‌های دیگران را (خصوصاً وقتی مطلب یا قائل آن از نظر ایشان نزد خوانندگان محدودشان در آن زمان شناخته شده و معروف بود و نیازی به ذکر نام و نشان او نبود) عیناً و بدون اشاره به نام مؤلف یا تنها با اشاره‌ای مجمل می‌آوردند و در جایگاه یکی از فروض مسئله مورد بحث‌شان شرح و نقد می‌کردند و کسی هم این کار ایشان را مصداق سرقت ادبی و انتحال نمی‌گرفت، اما اگر کسی امروز بخواهد در مراعات معیارهای نگارش و پژوهش علمی به شیوه حدافلی آن بزرگان در گذشته بسنده کند، در همین ایران خودمان هم برخلاف نظر آن دوست نویسنده نمی‌تواند آثارش را در یک نشریه معتبر علمی منتشر کند یا اگر جایی منتشر کرد، احتمالاً به انتحال متهم نشود.

ارجاع به تکنولوژی‌های ابتدایی گذشتگان در این زمینه، مبرر مناسبی برای اکتفا به حد نصاب‌های از رده خارج و خلاصی از حد نصاب‌های زمانه نیست. چنین مقایسه‌ای آشکارا از مغالطه قیاس مع الفارق رنجور است. چنان‌که گذشت تکنولوژی هم مانند دانش رشد می‌کند. رشد اولی به بهینه‌شدن از راه حذف تدریجی ناکارآمدی‌ها و رشد دومی از راه واقع‌نماتر شدن از راه حذف تدریجی خطاهاست. تکنولوژی‌های از رده خارج تنها به کار موزه‌های تاریخ همان تکنولوژی می‌آید. همان‌طور که نظریه‌های ابطال‌شده به درد محققان تاریخ علم می‌خورد. علوم امروزین شیمی و ستاره‌شناسی، به ترتیب حاصل رشد نقادانه و حذف خطاهای بنیادین کیمیا و تنجیم هستند. دستگاه‌های چاپ امروزین هم جانشین استنساخ در اعصار گذشته‌اند. تفاوت میان اخلاق و آداب و شیوه‌های نشر و پژوهش روزگار ما با راه و رسم پژوهش و نشر و نگارش پیشینیان، مانند همان تفاوتی است که کیمیا و تنجیم و دستگاه‌های چاپ امروزین به ترتیب با شیمی و ستاره‌شناسی و نساختن گذشتگان دارند.

دانش‌های نظری یا علوم تجربی انسانی و اجتماعی یا علوم تجربی طبیعی) و سطح و نوع پژوهش (مثلاً و مسامحتاً بنیادی، ترویجی یا توسعه‌ای) تفاوتی نمی‌کند. در همه این سطوح از پژوهش و در همه آن حوزه‌های معرفت، نهاد نشر علمی، نهادی کیفیت‌محور است که وظیفه‌اش در معرض نقد نهادن دستاوردهای نوین معرفتی و نیز نقد دیگر دست‌آوردهای معرفتی است.

حتی دایرة‌المعارف‌ها هم دست‌کم از زمان اصحاب دایرة‌المعارف در آستانه انقلاب فرانسه به این سو رویکردشان نقادانه است و دیگر کارشان این نیست که کشکولی نقالانه و غیرنقادانه یا چهل‌تکه‌هایی وصله‌بسته از آرا و اقوال دیگران و مشتمل بر هر رطب و یابسی که تصادفاً در ذیل یک مدخل می‌توان تل انبار کرد به دست خواننده بدهند. بگذریم که حتی انباشتن کشکول‌های نقالی هم آداب و رسومی داشته است:

جرعه‌ای بی نظر پیر نمی‌نوشیدند
در خرابیات حسابی و کتابی بوده ست

باری برای دایرة‌المعارف‌نویسی هم نه می‌توان از زیر بار امانت‌داری در نقل اقوال و آرای دیگران شانه خالی کرد و نه می‌توان چسب و قیچی را بر مسند اندیشه خلاق و نقاد نهاد. به ویژه در حوزه نظریه‌های سیاسی، فلسفه سیاسی و مباحث روش‌شناختی که همگی عرصه‌هایی از اندیشه‌های هنجارین و تجویزی‌اند، نمی‌توان بدون تعیین آگاهانه (و التزام نقادانه به) پایگاهی مشخص در معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق قلم برداشت و قدم گذاشت، اما دچار پراکنده‌گویی، عدم انسجام درونی، توجیه‌گرایی، لفاظی، تکرار مکررات، سطحی‌زده‌گی و دیگر بلیه‌های معرفت‌سوز نشد. در غیاب التزام به لوازم روش‌شناختی یک معرفت‌شناسی معین و اخلاق‌شناسی منقح، حاصل کار در این عرصه‌ها بیشتر به «مرقع رنگین» و فریبنده شعبده‌بازان و نقالان و تاجران بازار کاذب نشر و پژوهش می‌ماند و برای هر که نام و نان داشته باشد، به یقین قطره‌ای بر جویبار دانش نمی‌افزاید و عطش دانشجویان نقاد و ذهن‌های پویا و اندیشه‌های وقاد را فرو نمی‌نشانند.

اخلاق نهاد نشر و پژوهش

دانشوری حرفه‌ای مانند هر نهاد و حرفه دیگری، مشمول دودسته از احکام اخلاقی است. یکی احکام عام اخلاق هنجارین و دیگری احکام خاص اخلاق دانشوری حرفه‌ای. اخلاق دانشوری حرفه‌ای خود شاخه‌ای از مباحث اخلاق کاربردی است. بنابراین اخلاق و آداب نشر و پژوهش علمی، هم متأثر از احکام عام اخلاق هنجارین است و هم بخشی از دامنه اخلاق کاربردی. به این معنا نشر و پژوهش

دانشوری حرفه‌ای مانند هر نهاد و حرفه دیگری، مشمول دودسته از احکام اخلاقی است. یکی احکام عام اخلاق هنجارین و دیگری احکام خاص اخلاق دانشوری حرفه‌ای. اخلاق دانشوری حرفه‌ای خود شاخه‌ای از مباحث اخلاق

کاربردی است.

علمی مشمول تعهدات اخلاقی مضاعفی است. البته گاه این تعهد مضاعف، مستلزم مواجهه با پارادوکس‌هایی است که ناشی از تصادم معیارهای اخلاق هنجارین با تعهدات حرفه‌ای است. چگونگی حل و فصل این پارادوکس‌ها در تراز اخلاق مرتبه دومی است که میزان تعهد اخلاقی دانشوران حرفه‌ای را نشان می‌دهد. مثلاً اخلاق حرفه‌ای وکالت، گاهی مستلزم دفاع وکیل از متهمی است که آن وکیل به روشنی می‌داند گناهکار است و چه بسا اثبات بی‌گناهی او در دادگاه مستلزم گناهکار شناخته شدن و مجازات فردی بی‌گناه خواهد شد. این حکم اخلاق حرفه‌ای وکالت در تعارض با احکام صریح و متعدد اخلاق هنجارین قرار می‌گیرد. «وکالت شیطان» (به مقتضای اصل تعهد حرفه‌ای) یا آرامش وجدان (معطوف به اصل عدم پشتیبانی از جانی)، دوراهی انتخابی دشوار است که بسیاری از وکلا آن را تجربه می‌کنند و وکلایی که ورزیدگی و یکپارچگی اخلاقی دارند و می‌توانند این پارادوکس‌های اخلاق مرتبه اولی را به اصول اخلاق مرتبه دومی ارجاع دهند و حل و فصل کنند، در چنین لحظه‌های دشواری گوش خود را بر ندای وجدان اخلاقی خویش نمی‌بندند، از پول و شهرت درمی‌گذرند و وجدان‌شان را در پای تعهد حرفه‌ای شان قربان نمی‌کنند.

اخلاق دانشوری حرفه‌ای هم مستلزم پیمودن مسیر ارتقای مرتبه حرفه‌ای است. در برخی نظام‌های دانشوری بیمار یا معیوب، یکی از لوازم این ارتقا، نشر مقاله‌ها و کتاب‌های پرشمار است؛ چراکه شماره آثار منتشرشده بیش از کیفیت آنها و مثلاً تعداد ارجاعات علمی به آنها برای ارتقای مرتبه علمی مؤثر است. اخلاق دانشوری حرفه‌ای در غیاب حاکمیت احکام عام اخلاق هنجارین (خصوصاً در چنان نظام‌های آسیب‌مندی)، می‌تواند به کمیت‌گرایی و ابتذال در نشر منتهی شود. کمیت‌گرایی در نشر و پژوهش نتیجه سطحی‌زدگی، تکرارگویی، لفاظی، مبهم‌نویسی و در موارد بسیار مستلزم دست‌بردزدن به دارایی‌های علمی دیگران و نقض حقوق معنوی و لاجرم حقوق مادی ایشان است. انتقادهایی که بر روند جاری در سال‌های اخیر وارد شده بی‌اثر نبوده است. امروز معیار ارتقای علمی در برخی مؤسسات علمی و دانشگاه‌های جهان، میزان ارجاع دیگران به آثار منتشرشده است، نه فقط تعداد آثار منتشرشده خود فرد. برای نمونه توجه به شمار نسبتاً اندک آثار منتشرشده دانشوران مهمی مانند جان راولز و مقایسه آن با تعداد ارجاعاتی که به ایشان شده است، بسیار روشن‌گر است.^۵

۵. پیترو هیگس، کاشف ذره زیراتمی هیگس و برنده جایزه نوبل سال ۲۰۱۳ در زمینه فیزیک، اخیراً در مصاحبه‌ای با روزنامه گاردین از فشار فراینده بردانشگاهیان و توقع از ایشان برای افزودن بر سرعت و تعداد مقالاتی که منتشر می‌کنند انتقاد کرده است. او در این مصاحبه می‌گوید که اگر پنجاه سال پیش هم معیارهای فعلی حاکم بود، او نمی‌توانست بر چنین پژوهش‌بنیادینی

باشد و در عین حال به عقوبت درخوری منتهی نشده باشد، اما اگر کار به توجیه و لابند تجویز تقلب، انتحال، سرقت علمی و ادبی، داده‌سازی، دست‌کاری در اطلاعات و داده‌ها و از این قبیل برسد که دیگر تکلیف آن نظام دانشوری و جامعه دانشوران روشن است.

اما به راستی چگونه ممکن است بخواهیم در «توجیه» خطایی بکوشیم که نزد خرد جمعی و وجدان اخلاقی دانشگاهیان و دانشوران (چه در جهان سوم و چه غیر آن) سیئات مسلم و گناهان کبیره در عرصه نشر و پژوهش علمی شناخته می‌شود؟ تقلب، انتحال، سرقت علمی و ادبی، داده‌سازی، دست‌کاری در اطلاعات و داده‌ها، دستیار مخفی برای ترجمه یا تألیف گرفتن و نام او را فاش نکردن و کار او را کار خود وانمود کردن و امثال اینها همگی مصادیق خطای اخلاقی و تخلف قانونی در حوزه نشر و پژوهش اند که اگر ارتکاب آنها فاش و نزد محاکم حرفه‌ای اثبات شود، افزون بر سرفرازی وجدانی و تحقیر اجتماعی، مجازات‌های قانونی سنگین و پشیمان‌کننده‌ای را برای شخص خاطی به دنبال می‌آورد. این درست است که در برخی جوامع، تضمین‌های قانونی چندان دقیق وضع نشده یا اجرا نمی‌شوند، اما نگارنده هیچ جامعه‌ای را نمی‌شناسد که در آن نهاد دانشوری مدرن وجود داشته باشد و در عین حال اخلاقاً و حتی قانوناً این قبیل تخلفات حرفه‌ای، تخلف نباشند.

در برخی جوامع، عدم تعهد وفادارانه به اخلاق حرفه‌ای و عدم اعمال تضمین‌های قانونی یک معضل عام فرهنگی است. این معضل در آن جوامع، زندگی حرفه‌ای دانشورانه را همان قدر تهدید می‌کند که عدم تعهد وفادارانه و عدم اعمال تضمین‌های قانونی، نظام راهنمایی و رانندگی، نظام درمانی و پزشکی یا نظام مهندسی و شهرسازی را. اما کسی را نمی‌شناسیم که هم سودای اخلاق و معرفت و رفاه و توسعه عادلانه را داشته باشد و هم با ارتکاب مغالطه «هست و باید» حکم کند که قواعد و اصول اخلاق حرفه‌ای (در پزشکی، شهرسازی و مهندسی، دادگستری و قضاوت، چاپ و نشر دانشگاهی، راهنمایی و رانندگی و امثال اینها) را در جوامعی که اخلاق حرفه‌ای ضمانت اجرای قانونی سفت و سختی ندارد، «می‌توان» یا از آن بدتر «باید» شکست. به ویژه در میان نخبگان دین و دانش و سیاست و روشنفکران و نوآندیشان و استادان دانشگاه، حتی اگر به درجات مختلف نسبت باور باشند، حتی در میان پسامدرن‌ها کسی را نمی‌شناسیم که چنان مغالطه‌ای را مرتکب شود و چنین تجویز عجیب یا توجیه غربی را در میان نهد.

بن بست «جامعه‌گرایی»

اینک بیایید موقتاً فرضی بعید را در نظر بگیریم و بپذیریم که مثلاً از پایگاه باهمادگرایی (یا به تعبیر آن نویسنده محترم جامعه‌گرایی)، می‌توان در مورد جوامعی مثل جامعه ایران چنین حکم کرد که چون

دانستن اخلاق دانشوری حرفه‌ای و از جمله آداب و اخلاق نشر و پژوهش، هرچند شرط مراعات و مبالات آنهاست، اما در عمل به هیچ روی کافی نیست. ممارست مدام این آداب و اخلاق است که تعهد حرفه‌ای به آنها را آسان می‌کند. درونی‌سازی این تعهد مضاعف اخلاقی باید از دوران دانش‌آموزی و دانشجویی شروع شود. در این میان نقش استادان و مربیان و معلمان و همکاران بسیار خطیر است. هر خطا و سهل‌انگاری ایشان در رعایت عینی و عملی این آداب و اخلاق می‌تواند از دانش‌جویان بسیاری رهنمی‌کند. اگر دانش‌جویان ببینند که استادشان کم‌نویس و گزیده‌نویس است و «حتی» اگر سخن یا پرسش عادی یکی از دانش‌جویان‌اش یا توصیه و پیراستاران یا نسخه‌خوانان مطلب‌اش (چه رسد به بحث‌های علمی همکاران‌اش یا آثار دیگران) مایه الهامی فکری برای او شده است، وی حق آن دانش‌جویان یا پیراستاران یا نسخه‌خوانان را در جای‌جای مقاله یا کتاب خود و به مناسبت نقل نکات ایشان به رسمیت می‌شناسد و آن دانش‌جویان هم با اشتیاق به اخلاق دانش‌وری تن می‌دهند؛ در حالی که اگر دانش‌جویان بویرند (و از آن بدتر مستقیماً ببینند و تجربه کنند) که استادی از سخنان، آرا و نوشته‌های دانش‌جویان‌اش یا همکاران‌اش یا از دیگر منابع داخلی و خارجی بدون ارجاع یا بدون ارجاع روشن و دقیق و صریح و رعایت حقوق معنوی ایشان در کارهای خود بهره می‌برد و به جای آنکه مرتبه‌اش تنزل یابد، چه بسا از همین راه ارتقای مرتب و منزلت هم می‌یابد، آن دانش‌جویان که نسل آینده دانشوران‌اند، افزون بر اینکه نسبت به حرفه دانشوری بدگمان می‌شوند، به احتمال بسیار انگیزه‌شان هم برای مراعات قواعد و اصول اخلاق حرفه‌ای دانشوری کاستی می‌گیرد و حضور در ده‌ها ساعت درس روش‌شناسی و خواندن و امتحان دادن صدها صفحه کتاب روش‌شناسی هم نخواهد توانست اثر مخرب آن بی‌رسمی را بزداید.

اینها همه وقتی است که استادان و مربیان این دست بی‌رسمی‌ها را رسماً و علناً توجیه و تجویز نکرده باشند، بلکه فقط مخفیانه آنها را مرتکب شده باشند، ولی با وجود تلاش و میل‌شان ماجرا فاش شده

متمرکز شود و آن را به سامان برساند. هرچند او حدوداً نیم قرن پیش وجود ذره‌ای را که امروز به نام او شناخته می‌شود را بر اساس محاسبات نظری پیش‌بینی کرده بود، اما وجود فیزیکی این ذره بالآخره سال گذشته در آزمایشگاه سرن سوئیس به محک آزمون تجربی آزموده شد. هیگس در این مصاحبه می‌گوید که پس از نشر مقاله‌اش درباره این ذره در سال ۱۹۶۴، او در همه عمر علمی خود تنها ده مقاله دیگر منتشر کرده است. به همین سبب پیش از آنکه در سال ۱۹۹۶ بازنشسته شود، آن هم به دلیل کم‌کاری در معرض اخراج از دانشگاه قرار گرفته بود. تنها دلیلی که او را اخراج نکردند این بود که در سال ۱۹۸۰ هم یک بار دیگر نامزد جایزه نوبل شده بود. تنها دلیلی که مقامات دانشگاه ادینبورگ تصمیم گرفته بودند که «کم‌کاری» او را تحمل کنند، این بود که اگر در این فاصله احیاناً قرعه جایزه نوبل بار دیگر به نام او افتاد و آن را برد، افتخارش از آن دانشگاه ادینبورگ شود. برای ملاحظه گزارشی از این مصاحبه که علاوه بر این نکته از بسیاری جهات دیگر هم خواندنی و درس‌آموز است رک به:

Decca Aitkenhead, "Peter Higgs: I wouldn't be productive enough for today's academic system" *The Guardian*, <http://www.theguardian.com/science/2013/dec/06/peter-higgs-boson-academic-system>, retrieved on Friday, Dec 6, 2013.

راه اول توجه به مغالطی بودن این استدلال است. با مقدمات توصیفی نمی‌توان هیچ تجویز و توصیه‌ای را به کرسی نشاناد. با این مقدمه که در جامعه‌ای خاص وضع نشر و پژوهش نابه‌سامان است، نمی‌شود نتیجه گرفت که عدم رعایت معیارهای اخلاق نشر و پژوهش موجه و مجاز است.

راه دوم دقت در خودشکن بودن و ناسازگاری درونی این حکم است. نمی‌شود از یک سواز رعایت قواعد جافتاده نشر و پژوهش به بهانه این که غربی‌اند سر برتابید، اما همزمان به رأی جماعت‌گرایان غربی استناد کرد.

راه سوم رجوع به شهود اخلاقی کسانی است که به علت عدم ممارست، حساسیت‌گیرنده‌ها و سنجه‌های اخلاقی‌شان کم نشده است.

زمانی یکی از شعرای معاصر گفت وگویی خیالی میان خود و معشوقی محتشم و عاشق‌کش ترتیب داده بود و از قول معشوق سروده بود:

گفت هرچند دلت خانه‌به‌دوش است، ولی
دوست دارم که شود بی‌سروسامان‌تر از این

آیا صاحبان شهودهای قوی اخلاقی می‌توانند تشدید نابه‌سامانی اخلاق حرفه‌ای و نیز اخلاق هنجارین در یک جامعه معین «بی‌سروسامان‌تر» و پریشان‌تر ساختن احوال ناخوش آن فرهنگ یا جامعه را از طریق صدور و التزام به لوازم این حکم، اخلاقاً مجاز و روا بدانند و خطاب به اهالی آن جامعه همان سخنی را بگویند که تنها اگر شاعری جفاکش از قول معشوقی محتشم و عاشق‌کش سروده باشد زیباست؟

راه چهارم طراحی یک آزمون تجربی فرضی است. هدف این آزمون نشان دادن این است که مقدمات این حکم؛ یعنی همان بخش توصیفی آن (اینکه اخلاق و آداب نشر و پژوهش یک «آرمان» جهان‌سومی، ولی «استانداردی» غربی است) نامعتبر است. با این آزمون معلوم می‌شود که در همین جامعه به قول دوستان «جهان‌سومی» و در میان همین «جهان‌سومی‌ها» که باز به قول ایشان باید «هوای‌شان را داشت»، برخلاف رأی دوستان همین قواعد اخلاق حرفه‌ای و آداب پژوهش و نشر استاندارد است و فقط آرمان نیست. آزمون تجربی فرضی این است که کسانی که چنین حکمی را توجیه و تجویز می‌کنند، شیوه‌نامه پژوهش و نگارش علمی و نشر دانشگاهی ویژه خود را به ویژه در مورد محل اختلاف در یکی دو برگ تدوین و منتشر کنند؛ یعنی صراحتاً و علناً اعلام کنند که خطاهایی مانند خطای غیرعامدانه فرید زکریا بخشی از شیوه‌های همیشگی پژوهش و نشر آنهاست و یا مثلاً اگر در گفت‌وگو با دیگران ایده‌هایی را از آنها می‌شنوند، بدون ارجاع به گوینده، آن ایده‌ها را به نام خود منتشر می‌کنند و یا در کتاب‌های‌شان

کسانی که برای عدم مبالات اخلاق و آداب نگارش و پژوهش چنین توجیهاتی در سر دارند، اگر این توجیهات را علنی و عمومی اعلام نکنند، در واقع مرتکب خطای اخلاقی دیگری هم شده‌اند و آن فریب مخاطبان است.

اخلاق و آداب نشر و پژوهش علمی، از جمله درج ارجاعات دقیق به همه انواع منابع کتبی و شفاهی یک اثر و عدم نسخه برداری از ارجاعات دیگران و امثال این‌ها) در این جامعه، آن‌طور که در جوامع غربی جاری است جا نیفتاده است؛ یعنی به تعبیر برخی دوستان، آنچه در زمینه ارجاع‌نویسی علمی در غرب «استاندارد» است در ایران «آرمان» است، پس پژوهشگران و نویسندگان ایرانی دست‌کم می‌توانند و بلکه باید از آرا و آثار و ارجاعات دیگران به نام خود

استفاده کنند و لزوماً ارجاع دقیقی هم به صاحبان و مالکان معنوی منابع اثر خود ندهند. چنانکه گذشت یکی از همکاران دانشگاهی غفلت مشابهی را در نظر گرفته‌اند که با وجود عذرخواهی فوری فرید زکریا و اثبات غیرعامدانه بودن آن در حد عدم استفاده از گیومه برای نقل قول مستقیم، سبب رسوایی و قرارگرفتن در معرض اخراج و کناره‌گیری پیش‌دستانه او از عضویت در هیأت مدیره دانشگاه ییل شد. به نظر آن نویسنده محترم اگر همان خطا حتی عامدانه و قاصدانه در دانشگاه‌ها یا مطبوعات ایران رخ بدهد، خطا نیست؛ چون چنین اخلاق و آدابی در ایران «استاندارد» نیست، بلکه «آرمان» است و بنا بر ادعای ایشان و مطابق رأی جامعه‌گرایان، در چنین شرایطی عدم مراعات چنین اخلاق و آدابی از نظر اخلاقی اشکالی ندارد.

چنین خوانشی از باهمادگرایی چندان توالی فاسد دارد که بعید می‌دانم هیچ باهمادگرایی وفاداری به آن تن در دهد. اما بیابید موقتاً و فارغ از اینکه چنین خوانشی از باهمادگرایی رواست یا نه، به خود مدعا و نقد آن پردازیم. یک بار دیگر عین سخن آن نویسنده محترم را با هم می‌خوانیم:

«در غرب اگر کسی نکته یا ایده‌ای را از کسی گرفت، حتماً باید بگوید که از که یا چه منبعی گرفته؛ اما در ایران این استاندارد جا نیفتاده است. [۰] پس نمی‌توان قضیه فرید زکریا را گفت و نتیجه گرفت که در ایران هر که نکته‌ای را حتی به شکل شفاهی و در مباحثه از کسی گرفت باید به او ارجاع دهد. [۰] من بر اساس آموزه‌های جماعت‌گرایان حکم جماعت‌ها را از هم جدا می‌کنم. [۰] البته این یک آرمان است که جامعه ما به آنجا برسد که [ذکر منبع] استاندارد شود، ولی زمان می‌خواهد. [۰] حکم اتخاذ ۱۰ درصد هم مشمول همین سخن است. [۰] استانداردهای شما اروپایی است، ولی باید هوای ما جهان‌سومی‌ها را هم داشته باشید. [۰]»

آزمون این حکم و ابطال آن چندان دشوار نیست. دست‌کم از شش راه می‌توان این حکم را آزمود و نقض کرد.

انتشار آثار ایشان غیرممکن یا بی‌فایده خواهد شد؛ زیرا دیگر کسی آنها را جدی نخواهد گرفت. هرچند ممکن است با این شیوه‌ها بتوان سکه پرنویسی را قالب کرد و رواج داد، اما روی دیگر چنین سکه‌ای، نشان از کم‌فروشی و غش در معامله دارد. چنین سکه‌ای صرفاً تا وقتی رواج خواهد داشت که دروغ نهفته در آن آفتابی نشده باشد و مشتریان آن را با سکه حقیقی اشتباه بگیرند. به قول مولانا جلال‌الدین بلخی:

زان که بی‌حق باطلی ناید پدید
قلب را ابله به بوی زر خرید
تا نباشد راست کی باشد دروغ
آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ
بر امید راست کز را می‌خرند
زهر در قندی رود، آنکه خورند
گر نباشد گندم محبوب‌نوش
چه برد گندم‌نمای جوفروش؟

راه پنجم این است که در مدعای «غربی بودن» یا «اروپایی بودن» این اخلاق و آداب تردید کنیم. این آداب و قواعد چنان‌که در ابتدای این نوشتار گذشت، تکنولوژی‌هایی هستند که اغراضی را تأمین می‌کنند. از جمله این اغراض این است که حقوق مادی و معنوی دیگران تضییع نشود. آرای دیگران و صورت‌بندی‌هایی که ایشان از ایده‌ها و اندیشه‌های خود یا دیگران به دست می‌دهند، حاصل «کار» آنهاست و به همین دلیل ایشان نسبت به آن اولویت و مالکیت دارند. احترام به حقوق و از جمله حق مالکیت، ارزشی بینافرهنگی است نه اروپایی. این تکنیک‌ها فعلاً بهترین ابزار موجود است که برای رعایت حقوق معنوی دیگران در حوزه نشر و پژوهش در دست داریم. تا زمانی که تکنولوژی بهتری در دست نداریم، ملزم به استفاده از آنها هستیم. همچنین دیگر ارزش‌هایی که این تکنولوژی‌ها در حوزه نشر و پژوهش تضمین و تأمین می‌کنند، از قبیل مسؤلیت‌پذیری، پاسخ‌گویی، امانت‌داری و قابل اعتماد بودن، شفافیت و صداقت، یکپارچگی؛ یعنی هماهنگی میان نظرو عمل، ارزش‌ها و روش‌ها، وعده‌ها و دست‌آوردها و خصوصاً نقدپذیر ساختن آرا و بالابردن امکان کشف و حذف خطا، همگی نمونه‌هایی از ارزش‌های بینافرهنگی‌اند؛ یعنی ارزش‌هایی که فرهنگ‌های گوناگون با شیوه‌ها و با اتکا بر بنیادهایی همسان یا ناهمسان از آنها حمایت و پشتیبانی می‌کنند.

برای نمونه اینکه در فرهنگ ایرانی، اسلامی محتوای مجالس به منزله امانت تلقی شده است، قابلیت است فرهنگی که سبب می‌شود در جامعه ما نقل قول سخنان ردوبدل شده میان افراد یک مجلس، تنها با رعایت قواعد امانت‌داری مجاز دانسته شود. از جمله این قواعد است

بدون ارجاع دقیق از مطالب دیگران نقل قول می‌کنند. اگر مدعای این دوستان درست باشد که این آداب و اخلاق در جامعه ایران تنها آرمان است و استاندارد نیست، نباید ایشان مورد اعتراض قرار گیرند و به خاطر انتشار این شیوه‌نامه نباید از شأن و منزلت ایشان در جامعه دانشوران کاسته شود. نیز نباید ناشران از نشر آثار ایشان سر باز زنند و نباید جایگاه و مرتبه حرفه‌ای ایشان به خطر بیفتد، اما به نظر می‌رسد که جای تردید نیست که انتشار و به گردن گرفتن چنین شیوه‌نامه‌ای در همین جامعه ایرانی به معنای پایان یافتن یا دست‌کم دشوار شدن زندگی حرفه‌ای نویسندگان در دانشگاه باشد و توجیهاات باهمادگرایانه این حکم هم احتمالاً تنها کار را برایشان دشوارتر خواهد کرد.

خطایی که در این حکم نهفته است، این است که عدم مراعات و مبالات دقیق این «استانداردها» مساوی «عدم» آنها در جامعه‌های «جهان‌سومی» گرفته شده است؛ یعنی بد اخلاقی با بی‌اخلاقی به اشتباه یکی گرفته شده است. در جامعه‌ای که دروغ‌گویی رواج نامتعارفی دارد، لزوماً دروغ‌گویی را فضیلت و راست‌گویی را ردیلت نمی‌دانند، اما اگر نخبگان آن جامعه شروع کردند به توجیه و تجویز دروغ‌گویی، آن وقت می‌شود انتظار داشت که حسن و قبح راست و دروغ جابه‌جا شود و جامعه سر از حسیض بی‌اخلاقی درآورد. آنچه در جامعه دانشگاهی ما متأسفانه در حد یک بیماری حاد گسترش یافته است، بد اخلاقی در حوزه نشر و پژوهش است، اما این بد اخلاقی اگر به مدد این یا آن نظریه توجیه و تجویز هم بشود، آن‌گاه می‌تواند به بی‌اخلاقی؛ یعنی گم شدن استانداردها و هرج و مرج ارزشی و بی‌استاندارد شدن زندگی حرفه‌ای و جمعی دانشگاهیان بینجامد. دقیقاً به همین دلیل است که هیچ سارق علمی ادبی را حتی در جوامعی که این دست بد اخلاقی‌ها در آنها رایج است، نمی‌توان پیدا کرد که سعی نکرده باشد نشانه‌های سرقت خود را بپوشاند و رد آنها را گم کند، چه رسد به اینکه علنی اعلام کند که دست‌ودل‌بازانه شنیده‌ها و خواننده‌هایش از دیگران را به نام خود جا می‌زند.

به تعبیر دیگر کسانی که برای عدم مبالات اخلاق و آداب نگارش و پژوهش چنین توجیهاتی در سردارند، اگر این توجیهاات را علنی و عمومی اعلام نکنند، در واقع مرتکب خطای اخلاقی دیگری هم شده‌اند و آن فریب مخاطبان است. دلیل آن هم روشن است. مخاطبان به این گمان که ایشان این آداب و اخلاق را مراعات می‌کنند، مطالب‌شان را می‌خوانند؛ یعنی این شیوه‌ها تنها تا وقتی کار می‌کند که مخاطبان چنین افرادی گمان کنند که ایشان به اخلاق و آداب نگارش و پژوهش وفادار هستند و آنها را رعایت می‌کنند. اگر چنین کسانی بدانند که مخاطبان‌شان می‌دانند یا خواهند فهمید که ایشان این آداب و اخلاق را مراعات نمی‌کنند، دیگر انگیزه‌ای برای عدم مراعات آنها نخواهند داشت؛ چون در این صورت مخاطبان خود را از دست خواهند داد و

(به قول نویسنده محترم، «اروپا») سرقت علمی و ادبی است، در جامعه دیگر (باز هم به قول ایشان «جهان سوم») سرقت علمی و ادبی نیست؛ یعنی رواج یک خطا آن را صواب نمی‌کند. در سطح خرد، یعنی وقتی نوبت به تک تک شاغلان به نویسندگی و پژوهشگری در یک جامعه معین می‌رسد (فارغ از اینکه آن جامعه چه قدر توسعه یافته باشد)، سطح کلان آن تحلیل یا کاملاً بی‌وجه و نامرتبط می‌شود یا اینکه به ضمیمه برخی مقدمات دیگر، حتی می‌تواند انگیزه یا دلیلی مضاعف برای مراعات اخلاق حرفه‌ای نشر و پژوهش ایجاد کند.

در مقام نقد و داوری هم این تحلیل کلان، هیچ کمکی به مراد نویسنده محترم نمی‌کند. شاید بتوان علت ارتکاب چنین خطاهایی را از سوی نویسنده‌ای که در جامعه‌ای (به قول ایشان) توسعه نیافته بالیده است، با ارجاع به سطح کلان این حکم توضیح داد. مثلاً این علت را صرفاً تا حدودی معتبر دانست که وقتی در این جامعه خاص این بلایی است عمومی، پژوهشگر و نویسنده‌ای هم که در این جامعه بالیده است، فرصت مناسبی برای آموختن و ورزیدن این اخلاق و آداب نیافته است. اما اولاً این علت یابی، تبیینی ناقص عرضه می‌کند؛ زیرا بسیاری دیگر در همان جامعه بالیده‌اند و با این حال، بر خود سخت می‌گیرند و آن اخلاق و آداب را با دقت کافی مراعات می‌کنند. ثانیاً بیان علت یک کنش، نمی‌تواند ارزش آن کنش را از نظر اخلاقی تغییر دهد؛ یعنی اگر آن کنش مذموم است، پس یافتن علت آن همچنان مذموم است و اگر ممدوح است، پس از یافتن علت آن باز هم ممدوح است. ثالثاً در مقام نقد یک اثر از منظر اخلاق حرفه‌ای نشر و پژوهش، اگر آن اثر در بر دارنده سرقت علمی و ادبی است، تفاوتی نمی‌کند که در چه جامعه‌ای و توسط چه کسی پدید آمده باشد. در هر حال دوازی نقادانه در باب آن اثر نمی‌تواند این ضایعه را نادیده بگذارد، و گرنه به مقتضیات اخلاق نقادی وفادار نمانده است.

بازگشت به اخلاق حرفه‌ای پژوهش و نشر

البته شکی نیست که ما در کار بست این تکنولوژی‌ها، به علل گوناگون چندان چالاک و ماهر نیستیم. همتایان «غربی» ما در کار با این تکنولوژی‌ها از ما پیش تر هستند، اما چنان که گذشت، این مهارت و چالاک‌گی مستلزم ورزیدن‌های مستمر و مدام زیر نظر مربیان سخت‌گیر و دل‌سوز است. حتی اگر این چالاک‌گی و مهارت را به قول برخی دوستان «آرمانی» بدانیم که رسیدن به آن «زمان می‌برد»، باید بدانیم که این زمان را نمی‌توان صرف رویگردانی از افق آن آرمان کرد و برخلاف جهت آن دوید و انتظار داشت که این راه ما را روزی به آن آرمان خواهد رساند که «سود ندهد در ضلالت ترک‌تاز». به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

تو کمان و تیرها بر ساخته
صید نزدیک و تو دور انداخته

کسب ضمنی یا صریح رضایت و اجازه صاحبان آرا و اندیشه‌ها برای نقل اصل سخنان شان و نیز برای ارجاع یا عدم ارجاع آن سخنان به ایشان، بیرون از مجلس. اینکه تجسس و غیبت بیماری‌های کمیابی در جامعه ما نیستند و متأسفانه این دو، ریشه امانت‌داری و اعتماد را سست می‌کنند، می‌تواند مشاهده‌ای صائب باشد، اما قطعاً از این بی‌مبالاتی‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که تجسس و غیبت و نقل بی‌اجازه و بی‌ارجاع سخنانی که از دیگران می‌شنویم در فرهنگ ما قبیح و ناروا دانسته نمی‌شود. به تعبیر دیگر، از رواج بی‌مبالاتی در یک جامعه نمی‌توان نتیجه گرفت که در آن جامعه لایبالی‌گری ارزشمند است و مبالات اخلاقی استاندارد نیست. همچنین لایبالی‌گری کسی یا کسانی، نمی‌تواند مبرر بی‌مبالاتی دیگری شود.

راه ششم تفکیک سطح کلان و سطح خرد در تحلیل و ارزیابی این حکم است. در سطح کلان، مراد از این حکم می‌تواند این باشد که در مقام مدیریت کلان برنامه‌ها و جریان‌های پژوهش و نشر، مثلاً در مقیاس یک کشور یا یک جامعه یا زیرمجموعه‌ای از یک جامعه (کوچک یا بزرگ)، اگر بخواهیم مسئله سرقت علمی و ادبی را بررسی و مدیریت کنیم، نمی‌شود آن را در خلأ یا بی‌توجه به پیش‌زمینه‌ها دآوری کنیم؛ مثلاً اگر در یک جامعه آماری معین، بیست درصد انتشارات و پژوهش‌ها به این بلا مبتلا هستند، باید دید وضع آن جامعه قبلاً چگونه بوده است و سپس قضاوت کرد که آیا نرخ کنونی سرقت علمی و پژوهشی، نسبت به قبل افت و خیزی نشان می‌دهد یا این تغییرات نشان از اخلاقی‌تر شدن آن جامعه دارد یا بی‌اخلاق‌تر شدن آن. به تعبیر دیگر این حکم در سطح کلان، گویی به این معناست که به تعبیر آن نویسنده محترم، نباید وضع سرقت علمی و پژوهشی در یک «جامعه جهان‌سومی» را با اوضاع جوامع دانشگاهی پیش‌رفته در «اروپا» مقایسه کرد، اما حتی اگر این حکم در سطح کلان صرفاً به همین معنا، صادق یا واقع‌بینانه به نظر آید، این صدق یا واقع‌بینی تنها تا آنجا معتبر است که کسی در مقام ارزیابی کلان باشد و بخواهد روند‌ها را بررسی کند یا مثلاً در مقام مدیریت و برنامه‌ریزی علمی و فرهنگی، بخواهد برنامه‌ای برای ریشه‌کن کردن سرقت علمی و ادبی در یک جامعه معین بریزد و اجرا کند. چنین برنامه‌ای حتماً باید تدریجی و ناظر بر مقتضیات همان جامعه باشد، «آرمان‌ها» را با واقعیت‌ها عوضی نگیرد و همین قدر که سالانه بتواند درصدی از موارد وقوع سرقت علمی و ادبی را بکاهد، مایه خرسندی است و نباید انتظار داشته باشد شرایط نابه‌سامان آن جامعه یک شبه سامان یابد. اما صدق این مقدار از آن حکم را اولاً نمی‌توان به نقد و تحلیل در سطح خرد؛ یعنی در مقام مراعات اخلاق و آداب حرفه‌ای در مقام نشر و پژوهش از سوی تک تک نویسندگان و پژوهشگران سرایت داد و البته دقیقاً همین مقام است که اینجا محل بحث ماست. ثانیاً نمی‌توان آن را دلیلی گرفت برای اینکه کاری که در یک جامعه معین

که تولید می‌کنیم می‌شود، خواه مقاله‌ای باشد یا آزمونی درسی. عرضه‌طلبی باشد در کلاس یا کنفرانس. پیش‌نویسی آماده‌نشر باشد یا هر نوعی دیگر از کار علمی. عدم اعلام و ارجاع به تأثیر تحقیقات و دانش موجود بر کار خود مساوی سرقت است. خصوصاً مهم است به خاطر داشته باشیم که اینترنت هم مشمول همان قواعدی است که بر دیگر منابع حاکم است. [اینترنت] به هیچ روی فرقی فارق یا فارغ‌کننده با دیگر منابعی که باید به آنها در صورت استفاده ارجاع داد ندارد.⁶

مجموعه آنچه امروز به اسم اخلاق و آداب پژوهش و نشر در دست ماست، تکنولوژی ارزشمندی است در خدمت معرفت. این تکنولوژی ارزان به کف نیامده است و آسان نمی‌توان آن را فرو نهاد؛ چون ارزش‌هایی بینافرهنگی را تضمین و تأمین می‌کند که دست‌کم فعلاً از راهی دیگر برآورده نمی‌شوند. این تکنولوژی حاصل ورزیدن‌ها و جرح و تعدیل تجربه‌های سنگین، پرهزینه و گران‌قیمتی است که در سده‌ها زیسته و اندیشیده شده است و اندک‌اندک با محک تجربه‌ی عقلای زمانه و اهالی فن و متخصصان و خبرگان دانشگاهی پرداخت یافته و تراش خورده است و به شکل و شمایل کنونی درآمده است. مقتضای دانشوری در زمانه ما از جمله کوشیدن برای ارتقا و ترویج این تکنولوژی و استفاده به‌قاعده از آن است، نه ویران‌ساختن یا مهمل‌نهادن آن.

هر که دوراندازتر او دورتر و ز چنین گنج است او مهجورتر فلسفی خود را از اندیشه بکشت گو بدو کورا ست سوی گنج پشت گو بدو چندان که افزون می‌دود از مراد دل جداتر می‌شود «جاهدوا فینا» بگفت آن شهریار «جاهدوا عنا» نگفت ای بی‌قرار

به ویژه در جایگاه معلم و مربی، وظیفه اخلاقی و حرفه‌ای ما اقتضا می‌کند که دانشجویان مان را با این مهارت‌ها (کمتر در سخن و بیشتر در عمل) آشنا کنیم و برای رعایت آنها بر خود و ایشان مشفقانه سخت بگیریم تا رعایت آن قواعد از خلال تمرین و ممارست مستمر و به مرور زمان ملکه فردی و استاندارد جمعی شود. ایفای موفق این نقش مستلزم این است که در گام نخست معلمان و مربیان و استادان تحمل این سختی را بر خود هموار کنند.

نمونه‌ای از این انضباط سخت‌گیرانه، مجدانه و دقیق را در راهنماهای پرهیز از تقلب و سرقت و انتحال که به دانش‌آموزان دبیرستانی و نیز به دانشجویان دانشگاهی در سطوح مختلف از کارشناسی تا دکتری تفهیم می‌کنند می‌توان یافت. برای نمونه توجه به یکی از این راهنماها، می‌تواند برای بحث کنونی مفید باشد، به ویژه که حاوی نکته‌ای درباره سرقت ادبی هنگام آماده‌سازی نسخه‌های پیش از نشر هم هست. صفحه مخصوص «اخلاق حرفه‌ای» مربوط به دانشجویان دوره تحصیلات تکمیلی دانشگاه ییل، از این جهت نمونه‌ای خواندنی و در عین اختصار، بسیار پرنکته و درس‌آموز است. در این صفحه توضیح داده شده است که همه دانشجویان در همان سال نخست ملزم به گذراندن برنامه درسی آنلاین درباره اخلاق حرفه‌ای در دانشگاه هستند تا با ارزش‌ها و مهارت‌های بنیادین زندگی دانشگاهی آشنا شوند. سپس به طور خلاصه دو گروه از این ارزش‌ها و قواعد معرفی شده‌اند. یکی در قالب آداب سلوک دانشجویی و دیگری در چارچوب شاخصه‌های یکپارچه‌گی و استواری شخصیت آکادمیک. در این مقوله دوم آفاتی معرفی شده‌اند از جمله بی‌صدقتی و سرقت علمی و ادبی. در ذیل مدخل سرقت علمی و ادبی، پس از تعریف این اصطلاح در یک بند به نمونه‌هایی از آن اشاره شده است. این بند از این شیوه‌نامه اخلاق نگارش علمی را عیناً اینجا می‌آورم:

«ما ملزم هستیم که به هر موردی از آرا و آثار دیگران، چه از آنها نقل مستقیم کرده باشیم چه به شکل غیرمستقیم آنها را به کار برده یا از آنها استفاده کرده باشیم ارجاع دهیم. این الزام یکسره شامل همه آثاری

6. "We are required to cite any instance in which we have either directly quoted or indirectly drawn upon and benefited from the works and ideas of others. This requirement applies equally to all of the work that we do, whether a paper or an exam for a course, a presentation in class or at a conference, a manuscript for publication, or any other scholarly work. Failing to credit the influence of existing research and scholarship on one's own work is tantamount to theft. It is particularly important to note that the Internet is subject to the same rules that govern other sources. It is not somehow free or different from any other source that must be cited if used." (Emphasis added)

"Professional Ethics," at Academics, Homepage of the Yale Graduate School of Arts & Sciences, retrieved on Nov 3, 2013.